

جدید فارسی، و اشعاری که نویسنده شعر «کربلایی» می نامد. مآخذ شاهنامه از پهلوی و عربی و فارسی، مقایسه‌ای از فارسی فصیح و فارسی «خان‌والده» و مقالات مهم و مستند تاریخی به صورت ضمیمه شماره‌های کاوه به عنوان تاریخ روابط روس و ایران به قلم سید محمدعلی جمال‌زاده.

مجله ایران‌شهر: «در ماه ذی‌قعدة (۱۳۴۰ ه. ق) در شهر برلن مجله علمی و ادبی دیگری به نام ایران‌شهر به مدیریت حسین کاظم‌زاده منتشر گردید که عملاً جز ماهی یکبار بیرون نمی آمد و جمعاً ۴۸ شماره تا رمضان ۱۳۴۵ به دست خوانندگان رسید. ایران‌شهر، یکی از بهترین و سودمندترین مجلات فارسی بود و در مدت چهار سال انتشار خود توانست با مقالات علمی و ادبی و تاریخی و فلسفی و تربیتی که به قلم فضلا و دانشمندانی مانند میرزا محمد قزوینی، دکتر رضازاده شفق، رشید یاسمی، عبدالحسین میکده، محمود غنی‌زاده و خود کاظم‌زاده و دیگران نوشته می شد، کمک بزرگی به پرورش افکار ملت ایران بنماید، مطالب «ایران‌شهر نسبت به کاوه سبکتر و ساده‌تر و به فهم عمومی نزدیکتر بود، منظورش بیشتر بحث در وقایع ایران قبل از اسلام و مسائلی بود که نسل جوان ایران با آنها مواجه بود.»^۱

فرنگستان: این مجله نیز به همت جوانان ایرانی مقیم برلن انتشار یافت، شماره یکم آن در اواخر رمضان (۱۳۴۲ ه. ق) به دست خوانندگان رسید. هدف نویسندگان مجله به گفته خود آنان: «دریدن پرده جهل و خرافات و برخاستن ایران از خواب غفلت» بود. در این مجله، جوانانی که اکثر آنها بعداً صاحب شهرت و معروفیت و مشاغل عمده در ایران شدند، مانند: احمد فرهاد، غلامحسین فروهر، جمال‌زاده، ابراهیم مهدوی، علی اردلان، مشفق کاظمی، علی نوروز، رضی اسلامی، دکتر تقی ارانی، پرویز کاظمی، حسن نفیسی (مشرف‌الدوله) و مرتضی یزدی‌زاده شرکت و همکاری داشتند. این ماهنامه مصور، پس از انتشار ۱۲ شماره در رمضان (۱۳۴۳ ه. ق) تعطیل شد.

نخستین مقاله مجله به خوبی نشان می‌دهد که نویسندگان آن تا چه حد خواهان تجدد و پیشرفت بودند. اینک بخشی از آن مقاله را نقل می‌کنیم: «خوشبختانه یا بدبختانه، ما امروز در محیط آزادی زندگی می‌نمائیم که در آنجا خرافات سلطنت ندارد،

مردمان جاهل پیشوا و قائد جمعیت نیستند، هرکس در اظهار عقیده خود آزاد است، نه کسی قلم می‌شکند، نه زبان می‌برد و نه تهدید به حبس می‌نماید، خواهران و برادران جوان، ما می‌خواهیم این سعادت و خوشبختی را که قضا و قدر نصیب ما نموده با شما قسمت نمایم، دماغهای تند فکر و قلبهای پر احساسات شما را که محیط ایران به جمود و رکود و بی‌حرکتی محکوم کرده است، برای سعادت ایران به کار ببندازیم. بیایید بکوشیم ایران را از جهل و بدبختی برهانیم. بیایید ایران را برای يك انقلاب اخلاقی که ما را از انسان قرون وسطا به انسان قرن بیستم ترقی دهد مستعد کنیم، دماغهای ما هم از يك نوع افکار انباشته شده است، قلوب پاک ما هم مأمن يك نوع احساسات است، زیرا ما جز سعادت ایران، مقصودی نداریم. ما می‌خواهیم آزاد و مستقل زندگانی نمایم، اما يك زندگانی که شایسته قرن بیستم باشد، ما همه امید به زندگانی بهتری داریم، ما می‌خواهیم سالیان دراز با سربلندی و افتخار بگذرانیم، ما همه يك آرزو داریم و همه به طرف يك مقصود می‌رویم - ایرانی آزاد و مستقل... ما نمی‌ترسیم ما به ظفر خود مطمئیم، زیرا حق با ماست. ایران باید زندگانی از سر گیرد، همه چیز باید به طرف کمال پیش رود. ما ایران نو، مردم نو می‌خواهیم. ما می‌خواهیم ایران را آزاد و مستقل نمایم. ما می‌خواهیم سودمندترین مظاهر تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. ما می‌خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران از کاروان تمدن جدید عقب نمانیم.»^۱

مجله پارس: «مجله ادبی پارس، پانزده روز یکبار در استانبول منتشر می‌شد، اولین شماره آن در اردیبهشت ۱۳۰۰ شمسی به مدیریت ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی به دست علاقه‌مندان رسید. مجله در دو قسمت به فارسی و فرانسه نوشته می‌شد و در آن اشعار و مقالاتی با امضاهای مستعار «میرزا حسن» و علی نوروز از حسن مقدم به زبان فرانسه درج می‌گردید.»^۲

رمان‌نویسی
در ایران از دوره حکومت پنجاهساله ناصرالدین‌شاه به بعد، در نتیجه استقرار تدریجی روابط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بین ایران و کشورهای اروپایی، روشنفکران و علاقه‌مندان به رشد فرهنگی، با رمان‌نویسی که پدیده نوینی در ادبیات غرب آشنا شدند، و دریافتند که با ترجمه داستانها

۱. از صبا تا نیما، پیشین از ص ۲۲۳ تا ۲۲۵ (به اختصار).

۲. همان کتاب ص ۲۲۵.

و رمانهای اروپایی می‌توان تودهٔ ایرانی را با فرهنگ و خصوصیات تمدن غرب آشنا کرد و با نگارش رمانهای اجتماعی، اخلاقی و تاریخی به زبان فارسی، نقاط ضعف اخلاقی را به نسل جوان و روبه‌رشد، گوشزد کرد و از این راه به بیداری و رستخیز فکری و فرهنگی ایرانیان کمکی شایان نمود.

حال ببینیم رمان چیست؟ رمان داستانی است خیالی، منظوم یا منثور که توجهش بیشتر به وقایعی غیرعادی و شگفت‌انگیز و آموزنده معطوف است... «تسمیه اینگونه داستانها به رمان ناشی از اینست که نخستین داستانهایی از این قبیل که معرفیت و مقبولیت معتنا بهی یافته است، به زبانهای سه‌گانهٔ فرانسوی، ایتالیایی و اسپانیولی، از دسته زبان‌های «رومیایی» بوده است. رمانهای قرون وسطایی، که زیباترین آنچه از آنها باقیست از قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی است، مشتمل بر حماسه‌های مردم‌پسند «سانسون دوژست» است، از رمانهای معروف «رمان دولاروز» (داستان گل سرخ) و افسانه‌های آرتوری (آرتر، افسانه‌یی) است. و یکی از زیباترین نخستین رمانهای آرتوری رمان «تریستوم» و «ایزالده» است. مواد این رمانها بیشتر عبارت بوده است از قصاید و سروده‌های مربوط به قهرمانان معروف و اغلب (مخصوصاً در رمانهای آلمانی) آمیخته با اساطیر بت‌پرستان و قطعاتی که «مینسترل»ها برای حفظ ارتباط قسمتهای مختلف می‌ساختند، بدین ترتیب یک رشته حماسه در اطراف بعضی از قهرمانان معروف پدید آمد، که هر رشته یک «حلقه‌ی رمان» را تشکیل می‌داد.»^۱

از داستانهای قدیم ایرانی، می‌توان از داستانهای شیرین شاهنامه فردوسی و منظومهٔ عاشقانه ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی و مثنوی خسرو و شیرین نظامی که نظم یکی از داستانهای دورهٔ ساسانی است یاد کرد.

این قصیده را نخست فردوسی به سلك نظم کشید و نظامی آن را با تصرفاتی تکرار می‌نماید و دربارهٔ دانای طوس گفت:

حکیمی کاین حکایت شرح کردست حدیث عشق از ایشان طرح کردست
 بگفتم هرچه دانا گفت ز آغاز که فرخ نیست گفتن، گفته را باز
 در میان آثار روان و دلنشین نظامی هفت‌پیکر یا بهرام‌نامه نیز از قصه‌های ایرانی و مربوط به عهد ساسانیان است. دیگر از داستانهای منظوم نظامی یک اسکندرنامه است، این داستان را هم مانند خسرو و شیرین نخست فردوسی توسی به رشتهٔ نظم کشیده و

سپس نظامی به این کار همت گماشته و از فضل تقدّم استاد یاد کرده و گفته است که چون «بسی گفتیها ناگفته» مانده بود، برای تکمیل شاهکار استاد توس او نیز بخشی از عمر گرانمایه را در این راه صرف کرده است:

سرخنگوی پیشینه دانای توس	که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند	بسی گفتنیها که، ناگفته ماند
نگفت آنچه رغبت پذیرش نبود	همان گفت کز وی گزیرش نبود
نظامی که در رشته گوهر کشید	قلم دیده‌ها را قلم درکشید

«گذشته از داستانهای منظوم، در ادبیات فارسی قصه‌ها و حکایت‌های منثوری نیز وجود دارد: مانند: اسکندرنامه و بختیارنامه و نه منظر و ابومسلم‌نامه و دارابنامه و سمک عیار و بعدها در عهد صفوی تحریر جدید از اسکندرنامه و طوطی‌نامه و رزم‌نامه و همچنین داستان رامایان و مه‌بهاراتا، حماسه‌های معروف هندی و قصه چهار درویش و نوش آفرین‌نامه و داستانهای بسیار دیگر که بعضی از آنها مخصوصاً اسکندرنامه قدیم و طوطی‌نامه، ترجمه ضیاء الدین نخشی و رامایان ترجمه نقیب‌خان و عبدالقادر بداونی از سانسکریت با دقت و مهارت زیاد انجام گرفته و دارای نثر شیرین و ساده و روانی است.»^۱

رمان‌نویسی در ایران

در ایران رمان‌نویسی به مفهوم جدید اروپایی آن بعد از مشروطیت آغاز گردید، به این ترتیب که «ابتدا رمانها به زبانهای فرانسه و انگلیسی و ندرتاً روسی و آلمانی یا عربی و ترکی به ایران می‌آمد و کسانی که به این زبانها آشنا بودند، آنها را می‌خواندند و استفاده می‌کردند، سپس رمانهایی از فرانسه و بعد انگلیسی و عربی و ترکی استانبولی به فارسی ترجمه شده، از جمله علی‌خان ناظم‌العلوم، تلماک^۲ اثر «فنون»^۳ را از فرانسه ترجمه و در سال (۱۳۰۴ ه. ق.) چاپ، و بعد شاهزاده محمد طاهر میرزا اسکندری تألیفات فرانسوی دلنشینی مانند کنت دومونت کریستو (تبریز ۱۳۰۹ ه. ق.) و سه تفنگدار در سه جلد (تهران ۱۳۱۶ ه. ق.) و لویی چهاردهم (تبریز ۱۳۲۲ ه. ق.) از «الکساندر دوما» و نیز رمان له‌میستر دوپاری (اسرار پاریس) را از «اژن‌سو» (تهران ۱۳۲۵) به فارسی روان

۱. از صبا تا نیما، پشی، ص ۲۳۷.

2. Les Aventures de Telemaque

3. F. Fénelon

ترجمه کرد و ابراهیم نشاط پُل و ویرژینی تألیف «برناردن دوسن پیر» را به فارسی برگردانید (۱۳۲۴) و علیقلی خان سردار اسعد آن را به چاپ رسانید.

رُمان نویسان ایرانی: «رُمانهای ایرانی را که پس از جنگ جهانی اول پدید آمدند، به دو دسته تقسیم می‌کنیم: ۱- رُمانهای آموزشی و تاریخی، ۲- رُمانهای اجتماعی. آثار «طالبوف» بیشتر جنبه آموزشی داشت و نویسنده کوشیده است نسل جوان را با فرهنگ و تمدن غرب آشنا کند، در حالی که رُمانهای تاریخی بیشتر، گذشته ملت‌ها و اخلاق و عادات آنان را توصیف می‌کند، ادبیات ایران متأسفانه از جهت تألیف رُمانهای تاریخی بسیار فقیر است. با اینحال، محمداقمر میرزا خسروی از دودمان فتحعلیشاه قاجار در این راه سعی و تلاش فراوان کرده و رُمان تاریخی، شمس و طغرا را در سه جلد منتشر کرده است، موضوع کتاب که در سالهای پرهیجان انقلاب مشروطیت تألیف شده، طرح وقایع تاریخی ایران در عصر مغول و زمان پادشاهی آتش خاتون آخرین اتابک از سلسله سلغریان است.

تحلیلی از داستان شمس و طغرا: نویسنده می‌کوشد که يك رُمان نوین ایرانی براساس ادبیات غرب طرح‌ریزی کند و برای اینکه داستان هم سرگرم‌کننده و هم آموزنده باشد، از انواع و اقسام رُمانهای پرماجرا و اجتماعی و احساساتی و سفرنامه‌های جغرافیایی استفاده می‌کند.

در سراسر رُمان، صحنه‌های پرهیجانی مانند آتش‌سوزی و نجات یافتن دو زن به دست قهرمان داستان، رهایی از چنگ اشرار، کشف گنجینه‌یی در زیرزمین قصر، زد و خورد با راهزنان، ربوده شدن زندانی به دست اشخاص مسلح... طوفان، زمین‌لرزه و صحنه‌های هیجان‌انگیز دیگر از نظر خوانندگان می‌گذرد.

همچنین نویسنده در فرصتی که سیر طبیعی داستان اجازه می‌دهد، شرح بسیار مفید و جالبی از تاریخ و جغرافیای هر یک از شهرهای ایران و یا کشورهای دیگر شرق، به دست می‌دهد.

خواننده به همراه قهرمانان داستان با شیخ سعدی دیدار می‌کند، و بقعه شاهچراغ، باغ تخت، قصر ابونصر... شهر استخر، پایتخت قدیم هخامنشی و خرابه‌های تخت جمشید را بازدید می‌کند و در خارج از کشور، شهر دمشق و بسیاری از بدایع تاریخی را مشاهده و درباره آنها اطلاعاتی کسب می‌کند.

همچنین تصویرهای زنده‌یی از اخلاق و عادات و البسه ایرانیان و مهاجمین مغول و

تشریفات درباری آنان و رسم قبول و اعطای جوایز و هدایا و وضع موكب سلطنتی و مسابقه اسب‌دوانی و چوگان‌بازی و تیراندازی و شكار با قوش و مراسم پذیرایی و جشن شادمانی و سوگواری مردم آن زمان، و مردانگیها و خونخواریها و گذشته و صفات و اخلاق الواط و اوباش شهر و بالاخره همه جهات خوب و زشت جامعه و افراد عهدی که داستان بر شرح آن وقف شده است به خواننده عرضه می‌شود، اما غرض اصلی نویسنده آن است که روایت عاشقانه‌یی که از هر حیث جالب و گیرا و سرگرم‌کننده باشد به وجود آورد. تقریباً همه عشاق رمان به يك نظر عاشق و دلباخته می‌شوند، عشق خود را از همه کتمان می‌کنند و نهانی آه‌های سوزناك می‌کشند.

داستان از حیث ترکیب اجتماعی، جامعه تاریك و پر وحشتی را معرفی می‌کند که در رأس آن حكام مقتدر و مستبد بیگانه نشسته و اعیان و اشراف و امرای ایرانی از وزرا و درباریان و فرمانروایان شهرستانها و بالاخره دلیران و پهلوانان و خدم و حشم و خواجه‌سرایان پیرامون آنها را گرفته‌اند و پس از آنها نوبت به مردم شهرنشین و روستائیان و راهزنان و اجامر و اوباش و الواط می‌رسد.

پیدااست که در چنین وضع اجتماعی رشته قدرت به دست فرمانروایان و دست‌نشانندگان آنهاست و دیگران همه برای بردن مقام و ربودن وجوه مالیاتی به مراکز امر، روی آورده و می‌خواهند با دادن رشوه و تعارف به امرا و بزرگان نزدیک شده و «پوست از مردم بکنند» در نتیجه این مسابقه و رقابت بر سر قدرت و مطامع مادی، محیطی ایجاد می‌شود. پر از کینه و اسباب چینی که زندگی در آن مستلزم تیزهوشی و باریک‌بینی و هشیاری دایم و مستمر است، زیرا هر نودولتی می‌تواند نه تنها دشمن و رقیب، بلکه دوست جانی خود را به خطر بیندازد؛ در چنین محیط فاسدی مستی و دزدی و راهزنی و تجاوز به عرض و ناموس مردم و تخطی به جوانان آمد نیز مانند تملق و تزویر و دروغ و توطئه رواج دارد. اعیان و اشراف و نجیب‌زادگان که دچار فقر و تنگدستی شده و طبقه متوسط ملت را تشکیل می‌دهند، اگرچه هنوز روح وطنپرستی را به کلی از دست نداده و بیگانگان را که بر کشور مسلط شده‌اند به چشم نفرت و اکراه می‌بینند، اما از ترس مال و جان به گوشه‌یی خزیده و چند پارچه آبادی را که از پدران خود به ارث برده یا خود خریده‌اند، اداره می‌کنند و به عده‌یی نوکر و مهتر و خواجه و لاله که هنوز دور آنها را گرفته‌اند نان می‌دهند.

رمان خسروی نموداری از چنین اوضاع است، نویسنده از يك سو در مقابل گذشته پرافتخار کشور خود وضعی پر از تحسین و اعجاب به خود می‌گیرد و از سوی دیگر آن را

بی‌گذشت و اغماض محکوم می‌کند؛ او نمی‌تواند از اظهار نفرت نسبت به دستگاه سیاسی و اجتماعی حکومت مستبده که رشته آن در دست امرای بیگانه و فئودالهای کشور است، خودداری کند و برعکس نسبت به ملاک و نجیب‌زادگان ایرانی که به فقر افتاده‌اند و کمابیش با طبقه بازرگانان و مردم شهرنشین درآمیخته‌اند و هنوز احساسات وطنپرستی را پاك از دست نداده‌اند احترام قائل است... خسروی درصدد نیست که از قهرمانان خود موجوداتی خیالی و افسانه‌ی بسازد، بلکه منظور او آن است که عهدی را که موردنظر است، همچنانکه بوده با همه مزایا و محسنات و معایب و مفاشدش و با طبقات مختلفه مردمی که در آن می‌زیسته‌اند، در نظر خوانندگان زنده و مجسم کند.

هریک از افراد داستان، اگرچه افراد کاملی از تیپ خود هستند، با این همه موجودات غیرطبیعی و خارق‌العاده‌ای نیستند، افراد اصلی و فرعی داستان، با خصال و سجایای واقعی خود و به طرز ادبی و استادانه ترسیم شده‌اند... در کتاب خسروی هیچ فلسفه عمیق اجتماعی و جهانی طرح نشده و عقاید و مطالبی که در خلال داستان به میان می‌آید، همگی ضمنی و تصادفی است و غرض اصلی نویسنده آن است که کتابش هرچه بیشتر شیرین و جالب باشد، تا هموطنانش این اثر ادبی را با رغبت بخوانند...

از نظر سیاسی و اجتماعی وجود حکام و فرمانروایان مستبد را «آلت انتقام و تازیانة تأدیب خداوندی» می‌داند و درک او از مملکتداری این است که باید گرد دنیا نگشت یا باید حق آن را ادا کرد و در عین حال ضمن گفتگوی «شمس» با «ماری» مزایای حکومتی را که مردم آگاهانه در آن شرکت داشته باشند و حدود حقوق و وظایف افراد ملت معین و محترم باشد بیان می‌کند.

عبارات دیگری نیز که حاکی از روح زمان است، گاهی از قلم نویسنده تراوش می‌کند: عوام چندان معرفت و دانشی ندارند که به معایب و ضرر هر کار فکر کنند، همین که بهانه به دست آورده و به هیجان آمدند، دیگر نه ملاحظه از بازخواست سلطان و نه از قتل و غارت دارند. در آن موقع دیگر فریاد عقلا و اعیان و نه نصایح و مواعظ علما و دانشمندان ثمری به حال آنها نمی‌بخشد و تسکین آنها جز به دم شمشیر و قتل هزاران نفر امکان‌پذیر نیست.

راجع به مسئله زن نیز کتاب خسروی، هیچ مطلب تازه‌ی ندارد. داشتن چند زن شرعی برای مرد مسلمان امر طبیعی است. زنان شمس نه تنها به هم رشک و حسد نمی‌ورزند، بلکه با نهایت دوستی و صمیمیت باهم رفتار می‌کنند و آنچه برای زن مایه افتخار و امتیاز است، ناموس و عفت و وفاداری به شوهر است.

داستان شمس و طغرا در سر دوراهی ادبیات قدیم و جدید ایران قرار دارد، نویسنده آن می‌کوشد که هم از لحاظ انتخاب موضوع و هم از حیث شیوه هنری کار تازه و بی‌سابقه‌ی انجام دهد و تأثیر رمانهای فرانسه و از آن میان تألیفات پرماجرایی «الکساندر دوما» در این اثر تاریخی ایرانی کاملاً نمایان است... عشاق داستان نظامی (مقصود نظامی گنجوی است) نیز مثل قهرمانان رمان خسروی هردو از خاندان بزرگ و هردو زیبا و خوبروی هستند و به حد کمال یکدیگر را دوست دارند و پیش از عقد و ازدواج باهم عشق می‌ورزند... انشای کتاب به همان سبک معمول ایرانیان باسواد در روزگار نگارش آن است؛ نویسنده نه تنها داعیه تجدیدپروری ندارد و هرگز درصدد طرد لغات عربی و پذیرفتن کلمات خارجی یا استفاده از سرچشمه فیاض لغات و اصطلاحات زبان عامه نیست... بلکه می‌توان گفت که رمان شمس و طغرا از حیث نگارش و اسلوب بیان به عهدی که قهرمانان در آن می‌زیسته‌اند، یعنی زمان نگارش گلستان نزدیکتر است تا به عهد تجدد و مشروطه‌خواهی و انقلاب آزادی...

با وجود جهات ضعفی که برای این اثر تاریخی شمردیم، رمان خسروی یک محصول برگزیده نوبین از قریحه و استعداد ایرانی و نخستین داستانی است که از جنبه اجتماعی و فکری اهمیت فراوان دارد و «در ادبیات نثر قرون اخیر ما به کلی بی‌نظیر و بی‌مانند است و بدون شک تنها کتابی است که به عنوان نمونه ادبیات جدید فارسی شایسته است که به زبان خارجی ترجمه گردد»^۱

«یکی دیگر از نخستین رمانهای تاریخی فارسی، رمان شیخ موسی کبوترآهنگی مدیر مدرسه نصرت همدان است که در سال (۱۳۳۴ ه. ق) به اتمام رسیده است... این رمان عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر نام دارد.

یکی دیگر از این گروه رمانها داستان باستان یا سرگذشت کورش نام دارد که نویسنده آن میرزا حسن خان بدیع نصرت‌الوزرا نام دارد. (تاریخ تولد مؤلف ۱۲۵۱ شمسی).

رمان دیگری از این نوع، دام گستران یا انتقامخواهان مزدک اثر خامه صنعتی‌زاده کرمانی است که نیمه اول آن نخستین بار در سال (۱۳۳۹ ه. ق) در بمبئی و نیمه دوم در سال (۱۳۴۴ ه. ق) در تهران چاپ شده است»^۲

۱. سید محمدعلی جمال‌زاده تقریظ و انتقاد بر کتاب «دلبران تنگستانی» تألیف محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران ۱۳۱۳ ش به نقل از کتاب صبا تا نیما ص ۲۴۶ تا ۲۵۲ (به اختصار).

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه این دو رمان رجوع کنید به کتاب از صبا تا نیما از ص ۲۵۲ تا ۲۵۵.

عارف قزوینی

میرزا ابوالقاسم معروف به عارف قزوینی در سال (۱۲۶۲ هـ. ش) در قزوین متولد شد، تحصیلات مقدماتی را در قزوین زادگاه خود

فراگرفت، وی در شرح حال خود می‌گوید: «پدر من آنطور که باید در تربیت من راه و روش درستی انتخاب نکرد، بلکه آن مقدار که گنجایش فکری او بود مرا تربیت کرد، او به دو موضوع اهمیت می‌داد: یکی حسن خط و دیگری موسیقی، مرا به چند مکتب فرستاد و پیش سه نفر از معلمان خوش‌خط تعلیم گرفتم، در سیزده سالگی نزد اولین معلم موسیقی، مرحوم حاج صادق حراری که در عداد محترمین قزوین بود تعلیم موسیقی گرفتم و چهارده ماه در خدمت او تلمذ کردم، چون آواز خوشی داشتم، پدرم به طمع افتاد که روضه‌خوان شوم و از این جهت تمام کارهای خود را به من سپرد و حتی مرا وصی خود قرار داد.»

عارف با ذوق و استعداد سرشاری که داشت در سنین جوانی به سرودن شعر پرداخت و به سن هفده سالگی قصیده سرود و در همین سنین بود که تحصیلات خود را رها کرد. عارف به واسطه آواز خوش و قیافه مردانه‌ای که داشت مورد توجه دختر یکی از ملاکین قزوین واقع شد و با عشق عارف را به دل گرفت؛ وی نیز متقابلاً عاشق او شد، لکن پدر و مادر دختر به این وصلت راضی نشدند، عشق این دو دلداده دهها سال دوام یافت، لکن به وصال نینجامید، شبی عارف بدون اراده و بر حسب تقاضای دوستان رهسپار تهران شد و با اعیان و رجال و درباریان مظفرالدین‌شاه و محمدعلیشاه آشنا گردید. وثوق الدوله که خود از طبع شعر بی‌بهره نبود، خواهان دوستی و مصاحبت او بود، ولی عارف با اکراه این دعوت را قبول کرد. عارف به وسیله وثوق الدوله با علی اصغرخان اتابک آشنا شد و برای او آواز می‌خواند و به وسیله او به دربار راه یافت و بارها به حضور شاه رسید و مورد توجه خاص او قرار گرفت.

تمایلات سیاسی عارف: عارف یکی از شعرای آزادیخواه ایران است، از روزی که انقلاب مشروطیت در ایران روی داد تا مدت شانزده سال با ملت در تمام جریانات انقلابی همگام و همقدم بود و به واسطه خطابه‌ها و نطقهای مهیج و بیان خواسته‌های ملت، در لباس شعر، نارضایی خود و مردم را از اوضاع نمودار می‌کرد و از تهییج احساسات ملت به مخالفت با دستگاه ظلم و بیدادگری حکام و زمامداران کشور که از نزدیک دیده بود کوتاهی نمی‌کرد؛ مخصوصاً موقعی که مشروطیت ایران به دست محمدعلی میرزا تعطیل

شد و عده‌یی از رجال نیز با وی همقدم شدند و به دستور بیگانگان کاخ آمال و آرزوهای مردم را درهم ریختند، طوفانی در روح وی پدیدار گردید.

«عارف به علت سر پرشوری که داشت بیشتر اوقات متواری و در حال مسافرت و تردد مابین اصفهان و تهران بود. او در همین مسافرتها با رجال آزادیخواه تماس می‌گرفت و مردم را به مخالفت با دستگاه فرعون‌ی حکام وقت می‌شورانید. او به نواحی غرب و بغداد و کرمانشاهان و استانبول نیز مسافرت و مدتی در آن شهرها با آزادیخواهان همکاری کرد، و در قیام آذربایجان با ملت همگام شد و به خراسان نیز مسافرت کرد و در مورد اتحاد اسلامی نیز اقداماتی نمود، ولی پس از چندی به بی‌حاصل بودن این‌گونه طرحها آگاه شد و از اقدامات بیهوده خود در زمینه اتحاد مسلمانان نادم گردید.

عارف در نمایشی که در سال (۱۳۳۳ ه. ق.) در پارک لُزل السلطان ترتیب داده شد شرکت کرد و رباعی زیر را سرود که موجب توییح و تهدید او شد و در اثر آن مورد ضرب و شتم قرار گرفت:

واعظا گمان کردی داد معرفت دادی گر مقابل عارف ایستادی اُستادی

پار در سر منبر داده حکم تکفیرم شکر می‌کنم کامروززان بزرگی افتادی

عارف مردی رفیق دوست بود و علاقه خاصی به دوستان خود داشت، چنانکه در مرگ یکی از دوستان آزادیخواه خود گفت:

به مرگ دوست، مرا میل زندگانی نیست ز عمر سیر شدم، مرگ ناگهانی نیست

عارف در یکی از غزلیات انقلابی خود می‌گوید:

لباس مرگ بر اندام عالمی زیباست چه شد که کوتاه و زشت این قبا، به قامت ماست...^۱

«عارف در تهران پس از چندی با وثوق‌الدوله و دیگر رؤسای دربار آشنا شد. شاهزادگان به مصاحبت او رغبت کردند و کارش چنان بالا گرفت که در سر سفره میرزا علی‌اصغرخان اتابک حاضر می‌شد و اتابک «ران جوجه به دست خودشان به او مرحمت می‌کردند و در صف سفره‌نشینان و مفتخواران از همه سربلندتر و مفتخرتر محسوب می‌شد.»^۲

کم‌کم آوازه عارف به گوش مظفرالدین شاه رسید و فرمان همایونی به احضار او صادر شد. پس از حضور و خواندن يك دو غزل، شاه را خوش آمده و امر کرد پانصد تومان به او

۱. تلخیص از لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۷۶ (ع عنک) ص ۹ و دیوان عارف و تاریخ ادبیات ادوار براون، ص ۶۹.

۲. شرح حال عارف به قلم خود او، دیوان، ص ۱۰۳.

بدهند و کلاه نمدش را برداشته در ردیف فراش خلوتها بنویسند. «شنیدن این حرف در من کمتر از صاعقه آسمانی نبود. دیدم کلاه نمد به آن ننگینی و شیخ بودن با آن بدنامی هزار مرتبه شریفتر و آبرومندتر است از کلاهی که می خواهد به سر من برود»^۱

چند سالی به همین وضع و منوال گذشت تا کم کم ورق برگشت و نغمه مشروطه از گوشه و کنار بلند شد. عارف، که هزاران پرده ننگین و شرم آور از دوره استبداد به چشم خود دیده بود، از همان ابتدای جنبش آزادی به سوی مشروطه خواهان روی آورد و قریحه و استعداد خود را وقف آزادی و انقلاب کرد.

این غزل رایبست روز بعد از به دار آویختن شیخ فضل الله نوری (۱۳۲۷ ه. ق.) در نمایشی که در خانه ظهیرالدوله به نفع حریقزدگان بازار داده شد، خوانده و بسیار مقبول افتاد:

دلی که در خم آن زلف تابدار افتاد
چو صعوه‌ای^۲ است که اندر دهان مارافتاد
به صوفیان خرابات مزده ده امروز
که شیخ شهر، حریفان ز اعتبار افتاد
دماغ بس که کدر شد ز تنگنای قفس
دگر دل از هوس سبزه و بهار افتاد
برو که باز نگردی الهی ای شب هجر
که روز وصل دو چشمم به روی یار افتاد
دلی که از غم روی تو اش قرار نبود
چو دید طره زلف تو بیقرار افتاد
چه هرج و مرج دیاری است شهر عشق عارف
در آن دیار و در آن شهر شهریار افتاد
یکی از مهمترین و معروفترین آثار عارف در این دوره، غزل «پیام آزادی» است که شاعر در ضمن آن پیروزی آزادیخواهان را بر قوای ارتجاع ستوده است. عارف، این پیام پرشور را در مجلس جشنی که در اوایل سال (۱۳۲۷ ه. ق.) از طرف شعبه ادبی حزب دموکرات به یاد پیروزی مشروطه خواهان و شکست محمدعلی میرزا برپا شده بود، با آهنگ موسیقی برای ملت ایران فرستاده است:

پیام دوشم از پیر می فروش آمد
بنوش باده که يك ملتى به هوش آمد
هزار پرده ز ایران درید استبداد
هزارشکر که مشروطه پرده پوش آمد
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی
بین که خون سیاوش چه سان به جوش آمد
... برای فتح جوانان جنگجو، جامی
زدیم باده و، فریاد نوش نوش آمد
کسی که رو به سفارت پی امیدت رفت
دهید مژده که لال و کر و خموش آمد
صدای ناله عارف به گوش هر که رسید
چودف به سرزد و چون چنگ درخروش آمد

۱. همانجا، ص ۱۰۶.

۲. صعوه: گنجشک کوچک، دال بره.

غزل «زنده باد» به شاباش سر سرداران راه آزادی سروده شده است:

زنده باد!

آورد بوی زلف توام باد، زنده باد! ز آشفستگی نمود مرا شاد، زنده باد!
 جستار چه در وصال تو خسرو حیات خویش مُردار چه از فراق تو فرهاد، زنده باد!
 هرگز نمیرد آن پندری که تو پرورید و آن مادری که چون تو پسر زاد، زنده باد!
 دلخوش نیم زخضر که خورد آب زندگی آن کو به خضر آب بقا داد، زنده باد!
 نابود باد ظلم چو ضحاک ماردوش تا بوده است کاوه حدّاد زنده باد!
 بر خاک عاشقان وطن گر کند عبور «عارف» هر آن کسی که کند یاد، زنده باد!
 غزل زیر گویا در نتیجه مداخلات حق شکنانه اجانب و دسته سازبهای هموطنان سروده شده است. در این شعر عارف از اینکه گردش کارها بر وفق پیام «پیر میفروش» نبوده، با ملال خاطر سخن می گوید:

نالۀ مرغ اسیر:

نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است
 همت از باد سحر می طلبم گر ببرد خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است
 فکری ای هموطنان، در ره آزادی خویش بنمایید، که هر کس نکند مثل من است
 خانه ای کو شود از دست اجانب آباد زاشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
 جامه ای کو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
 جامۀ زن به تن اولیتر اگر آید غیر زانکه بیچاره در این مملکت امروز زن است
 آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است
 همه اشراف به وصلت خوش همچون خسرو رنجبر در غم هجران تو چون کوهکن است
 چند غزل دیگر از عارف:

عوض اشک^۱

چون شهرت و موفقیت عارف مرهون تصنیفهای اوست، اجمالاً برای اطلاع

۱. در سال ۱۳۲۴ ه. ق. در استقبال غزل دهقان سامانی بدین مطلع.

یار با سلسله غالیه گون می آید ای حذر سلسله جنبان جنون می آید

خوانندگان به تاریخچه این هنر ادبی می پردازیم:

تصنیف و تاریخچه اجمالی آن

«اصطلاح تصنیف که از قرن دهم هجری شایع شده و شاید از قرن هشتم و نهم پدید آمده^۱، جانشین اصطلاح «قول» و «غزل» عهد اول بعد از اسلام است و در اصطلاح شعرا و آهنگسازان قدیم، عبارت بوده است از نوعی شعر لحنی که دارای وزن عروضی و ایقاعی هر دو باشد، یعنی برحسب ظاهر با سایر اشعار معمولی تفاوتی نداشته، اما از جهت انتخاب وزن و ترکیب الفاظ دارای این صفت و خاصیت باشد که با الحان و مقامات موسیقی و نغمات زیر و بم ساز و آواز جفت و دمساز گردد.

تصنیفهایی که در عهد صفویه رایج و متداول بوده، مانند تصنیفهای کنونی هجایی نبوده و با شعر عروضی هماهنگی داشته است.

متأسفانه این نوع تصنیفها یا اشعار همراه با آهنگ و موسیقی ایرانی را کسی جزو ادبیات به شمار نیاورده و در دواوین و تذکره‌ها ثبت نکرده و هویت گویندگان آنها غالباً بر ما مجهول است، با اینهمه نمونه‌هایی از اینگونه تصنیفها در کتب آن عهد نقل شده است. قدیمی ترین تصنیفی که از روزگاران بالنسبه نزدیکتر در دست داریم تصنیفی است که تیره بختی لطفعلی خان را نشان می دهد:

قشون آمد مازندران	بالای بان آندران
آواز پی در پی میاد	بازهم صدای نی میاد
لطفی میره شهر کرمان	جنگی کردیم نیمه تمام
آواز پی در پی میاد	باز هم صدای نی میاد

حاجی ^۲ ، ترا گفتم پدر	تو ما را کردی در بدر	خسرو دادی دست قجر
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد	
لطفعلی خان بلهوس	زن بجست بردند طبس	طبس کجا، تهران کجا؟
بازهم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد	

۱. از صبا تا نیما، پیشین، از ص ۱۴۸ تا ۱۵۱.

۲. منظور کلمی جدیدالاسلام حاجی محمد ابراهیم کلانتر شیراز است که لطفعلی خان را به پادشاهی رسانید و چون کارش با او به دشمنی کشید با آغا محمدخان قاجار همدست شد و او را به شیراز راه داد و آن شاهزاده جوان قربانی خیانت آن مرد دوروی و کینه جوی شد.

هر کس رسید آهی کشید	لطفعلی خان مرد رشید
لطفعلی خان بختش خوابید	مادر خواهر جامه درید
آواز پی در پی میاد	باز هم صدای نی میاد

بالای بان دلگشا	مردست ندارد پادشا	صبر از من و داد از خدا
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد	
لطفعلی خان می رفت میدان	مادر می گفت شوم قربان	دلش پر غم رخس گریان
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد	
لطفعلی خان هی می کرد	گلاب نبات با می می خورد	بختش خوابیده لطفعلی خان
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد	

اسب نیله نوزین است	دل لطفی پر از خون است
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد
وکیل ^۱ از قبر درآمد سر	بیند گردش چرخ اخضر
باز هم صدای نی میاد	آواز پی در پی میاد
لطفعلی خان مضطر	آخر شد به کام قجر ^۲

از تصنیفهای قدیمتر، که نمونه‌های زیادی از آنها در دست نیست، اگر بگذریم می‌رسیم به تصنیفهایی که به زمان ما نزدیکتر هستند. این تصنیفها، خواه عاشقانه و خواه هجایی و جدلی، در مواقع معین و به مناسبتی از وقایع و حوادث روز ساخته شده و با آواز مطربان و ضرب موسیقی همراه بوده‌اند. آهنگ آنها یکنواخت و متشابه و مکرر و بنابراین خسته کننده است، معهذا برای سامعهٔ ایرانی دلپذیر و شیواست.^۳

یکی از این تصنیفها تصنیف «لیلی» است که دربارهٔ «کنت منت فرت»^۴ ساخته شده و وی را به باد تمسخر و ریشخند گرفته است. ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر فرنگ در سال (۱۲۹۶ هـ.ق) این شخص را به ریاست پلیس تهران منصوب کرد. کنت برای

۱. کریم خان زند، عموی لطفعلی خان.

۲. منظور آغامحمدخان قاجار است.

۳. از تصنیفهای قدیم ایران مقداری را جرج گراهام، که در سال ۱۹۱۰ م کنسول انگلیس در شیراز بوده، برای ادوارد براون جمع آوری کرده، مقداری نیز زوکوفسکی خاورشناس روس گرد آورده و به روسی ترجمه کرده و در سال ۱۹۰۲ م در سن پترزبورگ به چاپ رسانیده است. چند تصنیف هم برزین با ترجمهٔ انگلیسی انتشار داده (براون، تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر، ترجمهٔ رشید یاسمی).

اینکه از هر حیث با ایرانیان هم‌رنگ گردد، فرزندان خود را جامهٔ ایرانی پوشانده و نام دخترش را نیز لیلی نهاده بود. او به مقتضای شغل خود خانه‌های عمومی را بست و زنان هرجایی را در یکی از محلات شهر تمرکز داد و همین امر سبب شد که این تصنیف را برای او بسازند:

لیلی را بردند چال سیلابی	بهبش آوردند نان و سیرابی
لیلی گل است، لیلی	خیلی خوشگل است لیلی
لیلی را بردند دروازه دولاب	براش خریدند اسی و جوراب
لیلی را بردند حمام گلشن	کنت بیغیرت چشم توروشن!

دختر کنتم لیلی فلفل تندم لیلی

لیلی ملوسه نشه عروسه آقاش دیوسنه

در نوبت دوم، حکومت فرهاد میرزا معتمدالدوله در فارس، که از سال (۱۲۹۲ ه. ق.) تا پنج سال طول کشید، اهالی فارس از شدت عمل او سختیها دیدند^۱ و چون به تهران احضار شد، برای او نیز تصنیفی ساختند.^۲

«... هنگامی که ماشین دودی یعنی راه آهن تهران- شهر ری در زمان ناصرالدین شاه دایر شد و شورش و غوغای عظیمی در میان زن و مرد برپا کرد، مردم تصنیفی ساختند که (ورد زبانها شد و مطربها با خواندن و نواختن آن، مجالس بزم را گرم می کردند. این تصنیف که صورت آن را یکی از خاورشناسان روس در همان ایام ضبط کرده چنین است:

شاهنشاه ایران ماشین آورد به تهران

ای شاه، چه کار کردی؟

تهران را ویرانه کردی زنها را دیوانه کردی

بس که زنها نشستند پایه ماشین شکستند

ماشین دودش هوارفت زن کمپانی درارفت...

زبان حال زنان خطاب به شوهران:

یل یراقدار نمی خوام کفش پولکدار نمی خوام

چارقد مشمش نمی خوام شملوار کش کش نمی خوام

۱. ادوارد براون نویسد: «در خارج شهر شیراز ستونهای عفریت آسایی از ساروج به نظر رسید که استخوان انسانی از خلال آن نمایان بود و از دوره حکمرانی سخت و خشن فرهاد و میرزا شهادت می داد، لیکن خود شاهزاده رامن مردی مؤدب و ظریف و دانشمندی فریفته کتاب یا قتم (تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی).

۲. همان کتاب، از ص ۱۵۲ تا ۱۵۵.